

بسم الله الرحمن الرحيم

خلافت انسان کامل در قوس صعود و عوارض ذاتیه آن از منظر ملاصدرا

علی کریمیان صیقلانی^۱

چکیده

یکی از مسائل مهم در نظام فلسفی ملاصدرا، مسئله خلافت الهی برای انسان کامل است. وی ضمن تمایز بین دو قوس از حیث هستی شناختی و معرفت شناختی، برای اِعمال خلافت خلیفه الهی چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، لوازمی را به عنوان عوارض ذاتیه برشمرده است. مسئله اصلی مقاله پیش رو که به روش تحلیل محتوا تنظیم شده، کشف و تحلیل لوازم و عوارض ذاتیه و صفات و محمولات قابل حمل بر خلیفه الهی در قوس صعود است. یافته‌های این نوشتار حکایت از این دارد که وی تحت تأثیر مستندات درون دینی و اظهارات عارفان سلف، نه تنها قائل به این است که خلافت عظمی الهی در قوس صعود، فقط انسان کامل است بلکه با تشکیکی دانستن شأن خلافت انسان کامل در قوس صعود، در رأس این سلسله، «نور محمدی» را قرار داده است. همچنین وی لوازم عام این خلافت را اموری دانسته است که برخی از آن‌ها عبارتند از: «برهان نفس رحمانی»، «ولایت مطلقه»، «عالم به اسماء الهی»، «عالم مستکفی فوق تام»، «کامل مکمل»، «عبد تام»، «شفیع مطلق»، «عصمت» و «رئیس الاول» را به شکل تلازمی اثبات کرده است.

۱. علی کریمیان صیقلانی: Ali karimiyan seyghalani

دانشیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

Associate Professor, Department of Islamic Studies, University of Guilan,
Rasht, Iran.

ایمیل دانشگاهی: a.karimiyan110@guilan.ac.ir

واژگان کلیدی

ملاصدرا، عوارض ذاتیه، خلافت الهی، انسان کامل، قوس صعود

مقدمه

هر چند موضوع انسان کامل و به ویژه مسئله خلافت او، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، اما با جستجوی دقیق در آثار فلسفی و حتی عرفانی، دانسته می‌شود که آنچه بیش از پیش به آن پرداخته نشده، تمایز مقامات و شئون «انسان کامل» و «خلیفه الهی» در دو قوس نزول و صعود به شکل تفکیکی است. به عبارت دیگر یا اساساً اثری که به تفکیک به مقامات انسان کامل در قوس نزول یا در قوس صعود پرداخته باشد در دست نیست یا اگر باشد، درخور شأن نیست. چه برسد به تطبیق این مقامات با یکدیگر. همچنین است در خصوص مسئله «خلافت انسان کامل در دو قوس». بلکه آنچه جای تعجب است، یکپارچگی برخی آثار و عدم توجه به تفکیک مقامات در دو قوس و حتی خلط آن‌ها با یکدیگر است.

همت مقاله پیش‌رو پرداختن به مقامات انسان کامل در یکی از دو قوس نیست، بلکه در تلاش خواهد بود تا فقط به لوازم اعمال خلافت انسان کامل در قوس صعود از منظر ملاصدرا توجه کند. از این رو متغیر مستقل آن، «آراء ملاصدرا» و متغیر وابسته آن، «لوازم و اوصاف اعمال خلافت انسان کامل در قوس صعود» است. مهمترین مسائل و دغدغه‌های آن هم – که ساختار مقاله را نیز شکل خواهد داد – این خواهد بود که اولاً «تمایز دو قوس از هم» و نیز «ماهیت خلافت انسان کامل در قوس صعود» را از دیدگاه ملاصدرا تبیین کرده و سپس عوارض ذاتی و لوازم و اوصاف مترتب بر اعمال این خلافت را احصاء و به روش تحلیل محتوا، تبیین و تحلیل کند. بنابراین هدف اصلی این مقاله «تبیین لوازم اعمال خلافت انسان کامل در قوس صعود» است نه چیز دیگر.

فرضیه مقاله پیش‌رو این است که لوازم خلافت انسان کامل در قوس صعود، مغایر با لوازم در قوس نزول است. برخی از لوازم خلافت انسان کامل در قوس نزول عبارتند از: «متمم اکوان در هستی»، «هویت بخش ممکنات»، «اعتدال بخش کائنات»، «علت غایی آفرینش» و «علت بقاء قوس نزول».

اما در خصوص پیشینه این تحقیق، با بررسی دقیق در مرورگرهای مربوط به آثار پژوهشی فهمیده می‌شود که در خصوص عنوان این مقاله، اثر مستقلی تدوین نشده است و فقط چند اثر از نظر متغیرهای عنوانی، تا حدودی نزدیک به آن می‌باشند که عبارتند از:

رضازاده در مقاله «بازخوانی نظریه خلافت انسان در حکمت صدرائی» (رضازاده و همراهان، ۱۳۹۸. ص. ۶۷۷-۶۹۶)، تلاش کرده تا با تأکید بر آیه ۳۰ سوره بقره، نوع انسان را خلیفه خداوند معرفی کند. همچنین بوستانی در مقاله «جایگاه تکوینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام در دو قوس نزول و صعود از منظر حکمت متعالیه» (بوستانی، ۱۴۰۴. ص. ۱۹۱-۲۰۸) تلاش کرده تا تعارضات بین باور به «عقل اول» بودن نور محمدی با «جسمانیة الحدوث» بودن نفس از منظر ملاصدرا را توجیه کند و به صورت ویژه به عوارض ذاتیه خلیفه الهی در قوس صعود پرداخته است. یا صانع‌پور در مقاله «سیر معرفت شناختی انسان کامل در دو قوس نزول و صعود از دیدگاه صدر المتألهین شیرازی» (صانع‌پور، ۱۳۹۲. ص. ۸۷-۱۱۶) تلاش دارد تا بر پایه حرکت جوهری، سیر تحول معرفتی شناختی انسان کامل را در دو قوس از منظر ملاصدرا تبیین کند. همچنین میردامادی در مقاله «رابطه ولایت الهی و ضرورت انسان کامل در حکمت متعالیه» (میردامادی، ۱۴۰۰. ص. ۲۲۷-۲۵۰) فقط به یکی از عوارض ذاتیه خلافت انسان کامل در قوس صعود پرداخته است. کریمیان نیز در مقاله «ملاصدرا و مسئله مقامات انسان در قوس نزول» (کریمیان، ۱۴۰۳. ص. ۱۹۱-۲۱۱) فقط به طور کلی به مقامات تکوینی نوع انسان پرداخته و در خصوص انسان کامل نیست. ضمن اینکه هیچیک از این آثار اثر، به بررسی تفصیلی «عوارض ذاتی خلافت انسان کامل در قوس صعود» به عنوان مسئله پژوهش خویش پرداخته‌اند.

۱. تمایز قوس نزول و قوس صعود

عدم تمایز بین دو قوس نزول و قوس صعود از منظر ملاصدرا، شارحان بسیاری را به اشتباه انداخته است (آشتیانی، ۱۳۸۱. ص. ۲۴۵). بر اساس حکمت متعالیه، هستی چیزی جز یک قوس نزول و یک قوس صعود نیست با این تفاوت که قوس نزول، جنبه تکوینی و هستی‌شناسی به نحو تجلی نفس رحمانی در عوالم خلقی دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۲. ص. ۲۲۸) و مقام جمع وجود است (آشتیانی، ۱۳۸۱. ص. ۶۲)، یعنی وجودی که به عالم ملک راه پیدا می‌کند، جامع

عوالم و ساحت‌های ماقبل از ماده و بر اساس تجلی‌یافتگی از ساحت‌های غیبی، رقیقه همه آن‌ها شمرده می‌شود. اما قوس صعود، مقام فرق و تفصیل وجود است (همان)، یعنی موجودات ملکی، بسته به میزان توسعه‌یافتگی معرفتی نسبت به میزان علم مرکب از ساحت‌های نزولی عوالم هستی، رتبه‌بندی می‌شوند (لاهیجی، ۱۳۸۶. ص. ۶۲۴). لذا قوس صعود، جنبه شهودی و معرفت‌شناسی (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۳، ص. ۶۳؛ ج. ۶، ص. ۴۲۳؛ همو، ۱۳۵۴. ص. ۴۴۲؛ همو، ۱۳۶۳. ص. ۶۲۷؛ همو، ۱۳۶۰. ب. ص. ۳۲۸-۳۲۹) دارد: «فمقام کل آدمی و منزله فی العلو و السفل بقدر إدراکه». (ملاصدرا، ۱۳۶۰. ب. ص. ۳۴۰). این پندار که آفرینش از کمون خارج شده در قوس نزول، مجدداً به کمون خود برگردد، نادرست و امری محال است (ارشد ریاحی، ۱۳۹۰. ص. ۲۹). قوس نزول، ظهوری است و قوس صعود، عروج بطونی (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۱، ص. ۴۹۰). قوس نزول بیانگر کیفیت و کمیت تجلی کثرات خلقی از نفس رحمانی در سیر از وحدت به کثرت سریانی یا همان «ظهور المجمع مفصلاً» است و در وحدت وجود خاص الخاصی و تشکیک سریانی یک وجود واحد در تجلیات خویش است و سیر در آن، سیر «من الأتم وجوداً فالأتم إلى الأنقص وجوداً فالأنقص» (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۷. ص. ۱۱۷) و سیر «من الأشرف فالأشرف وجوداً إلى الأخس فالأخس» (ملاصدرا، ۱۳۶۰. الف. ص. ۷۸؛ همو، ۱۳۵۴. ص. ۲۲۳) و سیر «من الأقرب وجوداً فالأقرب إلى الأبعد وجوداً فالأبعد» (ملاصدرا، ۱۴۲۲. ص. ۳۴۸) است و به رابطه تکوینی - عینی بین حقیقت نفس رحمانی با رقایق خویش اشاره دارد.

مسئله سیر در قوس صعود، عکس سیر در قوس نزول است (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۵. ص. ۲۷۱؛ همو، ۱۳۶۶. ج. ۶: ۳۸۳) اما به نحو شهودی و قاعده در آن، سیر معرفت‌شناسانه نفوس نسبت به آن چه در قوس نزول تحقق و تکون یافته، می‌باشد. یعنی نفوس امکانی، حقیقت هیوط هستی به نحو تجلی یا همان «ظهور المجمع مفصلاً» را شهود کرده و در اصطلاح «شهود المفصل مجملاً» رخ می‌دهد. لذا در این سیر، از آنجا که شهود حقایق توسط موجودات خلقی، یکسان نیست، تشکیک در شئون حاصل می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۱. ص. ۴۷۱) و سیر معرفتی «من الأخس فالأخس إلى الأشرف فالأشرف» (ملاصدرا، ۱۳۵۴. ص. ۲۲۴؛ همو، ۱۳۶۶. ج. ۲. ص. ۳۶۵؛ همو، ۱۳۶۳. ص. ۴۴۰) و سیر معرفتی «من الأسفل فالأسفل إلى الاكمل فالاکمل» (ملاصدرا، ۱۳۸۱. ص. ۱۳۷-۱۳۸) است.

۲. خلافت عظمی انسان کامل در قوس صعود

به عقیده ملاصدرا همانگونه که انسان کامل در قوس نزول، در تمام عوالم جبروت و ملکوت و ملک، حضور داشته و با خلافت تکوینی خویش (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۲۸)، متمم (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۷. ص. ۱۶۹؛ همو، ۱۳۶۶. ج. ۲. ص. ۳۶۸) و هستی بخش موجودات امکانی در ساحت های ماده و مافوق ماده است (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۷۸. همچنین ر. ک: همو، ۱۳۵۴. ص. ۲۲۳؛ همو، ۱۹۸۱. ج. ۷. ص. ۱۱۷؛ همو، ۱۳۰۲. ص. ۱۷۱ و ۲۶۰ و ۳۵۸؛ همو، ۱۳۶۶. ج. ۶. ص. ۳۲۵؛ همو، ۱۳۶۳. ص. ۲۷۷ و ۳۳۵ و ۴۴۳)، در قوس صعود نیز موجبات استکمال معرفتی موجودات امکانی نسبت به حقایق رمز آلوده ساحت ماده و ساحت های مافوق آن را فراهم می کند. از این رو وی قائل به خلافت عظمی - یعنی دو خلافت «صغری» و خلافت «کبری» - برای انسان کامل در قوس صعود شده است:

خلافت صغری، یعنی این که خداوند متعال، با قدرت کامل و حکمت تام خود، اراده فرمود تا انسان کامل را به عنوان جانشین خود در نشئه حیات دنیوی و عالم صغیر منصوب کند تا بدین وسیله، حقایق امور مربوط به عالم صغیر (دنیا)، بیان شود و معانی اشیاء مادی را منتشر سازد و بدین وسیله، خیرات را در همه زمین بسط دهد. از این رو خداوند متعال هر آنچه را که در زمین است، مسخر او ساخته است تا اسباب سلطنت صغرای ظاهری را برای او فراهم کند و به این علت است که گفته شده است: «السلطان ظلّ الله فی الأرضین؛ سلطان سایه خدا در زمین است.» (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۱۰). مقصود از سلطان، انسان کامل است.

خلافت کبری، یعنی اینکه انسان کامل در عالم صغیر، فقط خلافت صغری از جانب حضرت حق ندارد بلکه به حکم انسان اکبر و کامل بودن، بر حقایق سماوی و مافوق ماده یا همان عالم کبیر نیز خلافت کبری و عظمی دارد و هر آنچه از کائنات در عوالم مافوق ماده تحقق دارد، نیز مسخر تکوینی - شهودی اوست. هر چند که عالم ملک و ملکوت و بلکه عالم جبروت همه در قوس نزول تجلی هستی نور محمدی و انسان کامل است، اما برای خلافت کبری او در قوس صعود، همه اینها باید به إذن و اراده الهی، جنود او شوند و از او اطاعت کنند تا خلافت عظمی او محقق شود (همان).

۳. انحصاری بودن خلافت الهی در قوس صعود برای انسان کامل

ساختار حکمت صدرایی، با انحصاری دانستن مقام خلافت انسان کامل در قوسین سازگار است. راز این ادعا نیز در «جمع الجمع دانستن» حقیقت مرتبه انسان کامل نهفته است که موجب شده او در اعلی مرتبه همه موجودات امکانی در قوسین قرار گیرد (همان، ج. ۲، ص. ۲۸۶-۲۸۷). او نه تنها در رأس تجلی در قوس نزول جا دارد، بلکه با سیر اختیاری خود در قوس صعود، پهنای وجودات امکانی را درنور دیده، راه خدا را پیموده، بر همه چیز احاطه یافته و مرتبه او، مرتبه‌ای جامع برای همه مراتب شده است. او ذاتاً به خداوند متعال، تقرب و معیت یافته است. بنابراین او برتر از همه است. با اعمال خود، به علو مکانی - یعنی بهشت - که بالاترین مکان‌های امکانی و قدری است، نائل شده و از نظر علم، به همه حقایق معنوی، معرفت یافته است (همان، ج. ۴، ص. ۱۸۵).

لاهیجی به عنوان یکی از اصلی‌ترین شارحان این مکتب، ضمن بیان اختلاف آراء در زمینه حقیقت انسان کامل، در مقام جمع‌بندی بر اساس حکمت متعالیه به همین نکته تصریح نموده است (لاهیجی، ۱۳۸۶، ص. ۵۳۳)

براین اساس استدلال ملاصدرا در این خصوص آنگاه که مبتنی بر صفت «جمع الجمعی» بودن انسان کامل باشد، چنین خواهد بود:

الف) فقط انسان کامل به مقام جمع الجمعی می‌رسد (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۶، ص. ۲۵؛ لاهیجی، ۱۳۸۶، ص. ۳۹۲ و ۴۸۱).

ب) هر موجودی که به مقام جمع الجمعی برسد، خلیفه خداوند در قوس صعود است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۲، ص. ۲۸۵؛ آشتیانی، ۱۳۸۱، ص. ۵۱۱).

نتیجه: فقط انسان کامل خلیفه خداوند در قوس صعود است.

گاه گفته شده است که مقصود از مقام جمع الجمعی، مقام جمع بین اشتغال به جهات به ظاهر متضاد است. انسان کامل، به سیر استکمالی خویش، به حد و مقامی رسیده است که اشتغال به امور دنیوی، او را از سیطره شهودی بر حقایق عوالم غیبی، باز نمی‌دارد. او در عین حال که سلوک شهودی در طریق حق داشته و در نشئه دنیوی خود، یگانه شاهد کشفی کثرت هستی در وحدت است، همچنین در همین حیات و نشئه دنیوی، در رأس زاهدان و اهل صیام و قیام

مراعات جانب خلق بوده از جمعه و جماعات و نکاح و عیادت مریض و تشییع جنازه و إطعام و تجهیز جیوش و ...، غافل نمی‌شود (ملاصدرا، بی‌تا. ص. ۴۲؛ لاهیجی، ۱۳۸۶. ص. ۵۲۱).

۴. عوارض ذاتیه خلافت عظمی انسان کامل در قوس صعود

مقصود از «عوارض ذاتی»، اصطلاح رایج در فلسفه است و شامل هر محمولی است که بتوان آن را بر موضوع خاص (مثلاً انسان کامل به عنوان خلیفه الهی در قوس صعود) حمل کرد. اعم از این که آن محمول، از ذاتیات موضوع باشد، یا از اعراض لازم یا مفارق. بر این اساس مقصود از آن، «اعراض» که جمع «عَرَض» در مقابل «جوهر» است، نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۱. ص. ۲۴-۲۵) بلکه اعم از آن است. برخی از این عوارض و لوازم اعمال خلافت انسان کامل در قوس صعود عبارتند از:

۴. ۱. برهان نَفَسِ رحمانی

ملاصدرا در برخی آثار خود با تمسک به مستندات درون‌دینی، یکی از لوازم خلافت انسان کامل در هر دو قوس را، «برهان نَفَسِ رحمانی بودن خلیفه الهی» دانسته است اما تلقی وی در هر قوس با قوس دیگر متفاوت است.

اما مقصود از اینکه خلیفه خداوند در قوس نزول، «برهان رب» است، این است که اراده الهی بر این تعلق گرفته است که ذات اقدس الهی در فیض مقدس خویش، بر عوالم کونی، به ویژه عالم ماده و طبیعت، إشراف علمی یافته و منشأ اثر شود. نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان برجسته‌ترین مصداق انسان کامل در قرآن، با تمام قوایش، «برهان کل رب رحمان» در قوس نزول است (ملاصدرا، ۱۳۶۳. ص. ۷۰۱-۷۰۲) و تمام قوای نفسی آن حضرت، بر حقائق غیبی و بلکه در همه ابعاد، بر عوالم إشراف علمی داشته و خداوند در قوای او حضور علمی دارد و إشراف علمی پیامبر صلی الله علیه و آله بر این حقایق، به معنی إشراف علمی خداوند نیز هست (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۱. ص. ۴۶۸).^۱

۱. «فیصر العبد حالئذ خزینة خزائنه تعالی و خازن خزائنه و مفتاح مفاتیح خزائنه جلّ و علا. فیصیر بحیث یکون یدیه العلیاء الّتی بیده ملکوت کلّ شیء. و حیئنذ یتمکن فی مقام المعانی و یتقرّر فی ذلک المقام الشامخ العالی

دلیل ملاصدرا براینکه خلیفه الهی در قوس نزول، برهان رب است این است که انسان کامل، تکویناً رأس تجلیات الهی و نیز اکمل مخلوقات و علت غائی آفرینش ایشان از طرف خداوند است و براین اساس، به نفس او، با کائنات مرتبط می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۱۰).

خداوند حقیقتاً با بصر و چشم انسان کامل می‌بیند: «زُوِيَتْ لِيَ الْأَرْضُ فَأَرَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا؛ زمین برای من جمع کرده شد و من شرق تا غرب آن را دیدم.» (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۱۱؛ همو، ۱۳۶۰ ب. ص. ۱۶۶؛ همو، بی‌تا. ص. ۵۱) و چون او «عین الله الناظره» است (ملاصدرا، ۱۳۶۶ ج. ۱۰. ص. ۴۶۸)؛ حقیقتاً با گوش او می‌شنود و او «أُذُنُ الله» است؛ دست او، «يَدُ الله» است (ملاصدرا، ۱۳۶۰ ب. ص. ۸۰۰)؛ شامه او، شامه حضرت حق است (ملاصدرا، ۱۳۰۲. ص. ۲۸۳)؛ با ذائقه او، می‌چشد (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۱۱؛ همو، ۱۳۸۳ ج. ۲. ص. ۲۵۷)؛ با لمس او، لمس می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱ ج. ۹. ص. ۷۳؛ همو، ۱۳۰۲. ص. ۲۸۳-۲۸۴)؛ با لسان او، سخن می‌گوید (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۱۱؛ بلخاری قهی و همکاران، ۱۳۹۴. ص. ۶۴). این مطلب همان حقیقتی است که در حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله «من رآنی فقد رأى الحق» (ملاصدرا، ۱۳۸۳ ج. ۲. ص. ۵۶۹) و حدیث قدسی «من بارز ولیا فقد بارزنی و من عاده فقد عادانی.» (ملاصدرا، ۱۳۶۶ ج. ۱. ص. ۳۸۹) تبلور یافته است.

اما مقصود از اینکه خلیفه خداوند در قوس صعود، «برهان رب» است، شأنی معرفتی برای «معرفت یافتن پروردگار به خلائق» نیست بلکه برای «معرفت یافتن خلائق به پروردگار» است. بدین بیان که بالاترین سطح معرفت و شهود به توحید سریان‌ی و اوج سیر شهودی نسبت به «ندماج کثرت در وحدت»، به واسطه هدایت خلیفه خداوند اعمال می‌شود. از این رو شناخت خلیفه الهی برای شناخت کامل خداوند و در عالی‌ترین سطح ممکن، ضروری است و بالاتری درجه معرفت نسبت به خداوند متعال، فقط در ظل شناخت خلیفه اول میسر خواهد شد (ملاصدرا، ۱۳۶۶ ج. ۴. ص. ۴۰۰). استدلال ملاصدرا بر این مدعا، که برگرفته از حوزه هستی‌شناسی می‌باشد، چنین است که هر چند خداوند «مثل» ندارد، اما «مثال» دارد. برای نمونه خداوند «نفس انسانی» را مثالی از ذات، صفات و افعال خود قرار داده است تا هر انسانی در پرتو توجه

و يكون عينه الناظره و اذنه الواعية و لسانه الناطق و يده الباسطة و رحمته الواسعة إلى غير ذلك من المعاني و الصفات، ... و كل ذلك مقام الروح الأقدس المسمى الختمی.»

به نفس خود، به شناخت خداوند نائل شویم «ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۱. ص. ۴۶۵». مهم این است که خداوند، انسان کامل را مثال اعلی برای ذات، صفات و افعال خود قرار داده است تا با شناخت او، به بالاترین سطح از شناخت ذات و صفات و افعال الهی نائل شویم (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۰۱).

فلسفه «وجوب معرفت نبی و امام علیهم السلام» در مستندات درون دینی، همچون روایت «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» این است که حیات هر انسانی، چیزی جز بسط معرفتی در بستر بیکران معارف حقه الهی نیست و انسان کامل، دربردارنده همه این معارف است و او به عنوان خلیفه الهی، موجب تنویر افکار و قلوب به حضرت حق شده و اگر کسی او را نشناسد، هیچ چیزی از معارف حقه نشناخته است (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۰۱).

پس خلیفه الهی باید «باب معرفت الهی» و ریسمان محکمی در قوس صعود که قوسی معرفتی است، برای معرفت حق - تعالی - باشد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۰۰). هرچند که بنابر روایت «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْرِفُهُ وَلَا يُقَرُّ بِهِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ تَجِيبُ أَمْتَحَنَ اللَّهِ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ.» (همان: ج. ۲. ص. ۳۸۶) از آنجا که بین صقع ربوبی و مقام خلیفه الهی چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، هیچ واسطه‌ای نیست و او مظهر اتم اسم «الله» است، دارای شأن آن چنان رفیعی است که شناخت کُنه او هم همانند شناخت کُنه حضرت حق - تعالی - برای سائر کائنات صعب مستصعب، بلکه حتی برای خود انسان کامل، نشدنی است و کُنه هر دو - لاهوت و صادر اول، در خفاء مطلق است (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۱. ص. ۲۴۸).

ملاصدرا حتی با الهام از آیه «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (الأحزاب: ۶)، حقیقت «نفس» در حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، را «نفس انسان کامل» یعنی نفس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و نفس امام معصوم علیه السلام، می‌داند و معتقد است معرفت حقیقی به نفس خود، چیزی جز معرفت به نفس انسان کامل نیست. انسان کامل، نفوس مؤمنان را از قوه خارج کرده، عقول ایشان را بالفعل نموده و زمینه إفاضة علوم نوری را فراهم می‌سازد (همان قرب الهی) (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۰۱).

از آنجا که انسان کامل در قوس صعود به نور الهی هدایت می‌شود و حضرت حق را در جمیع مظاهر امری و خَلْقی مشاهده می‌کند، نه تنها حق را در جمیع اسمائش می‌پرستد (ملاصدرا،

۱۹۸۱. ج. ۲. ص. ۳۶۶)، بلکه یگانه شاخص و محک توحید و شرک معرفتی برای همه اشیاء و ممکنات است. او تنها موجود امکانی است که متحد با نور الهی است و با نوری به دور از فناء و موت، به درجه‌ای از شهود رسیده است که در آن درجه، همه کائنات – و از جمله خود – را فناء یافته در صقع ربوبی می‌یابد (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۳۳۲).

ملاصدرا ضمن استناد به کلام وحی،^۱ مدعی است هر چند برای اثبات وجود خداوند و اسماء و صفاتش، براهین بسیاری وجود دارد و هر یک از پیامبران نیز معجزاتی را به عنوان برهان، به همراه خود داشته‌اند، اما تنها پیامبر خاتم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که غیر از معجزات، نفس پاکش برهان کل و کامل و بینة الهی برای سایر اشیاء می‌باشد؛ چرا که نفس – و حتی قوای – انسان کامل، اکمل تجلیات حضرت حق است (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۷. ص. ۷؛ همو، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۱۱) بر این اساس است که خداوند در قوس صعود، بیعت با او را، بیعت با خود دانسته: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ». (الفتح: ۱۰) یا اطاعت از او را اطاعت از خویش: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (النساء: ۸۰) یا همطراز اطاعت از خود دانسته: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء: ۵۹) و از منظر او، عملکرد پیامبران سلف و امت‌های ایشان را قضاوت می‌کند: «وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (النساء: ۴۱). (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۱۰)

۴. ۲. دارای ولایت کلیه

ادعای دیگر ملاصدرا این است که انسان کامل برای اعمال خلافت الهی در قوس صعود، باید «دارای ولایت کلیه برای مدیریت عالم کبیر و موجودات عالم طبیعت از سوی نفس رحمانی» باشد. وی معتقد است رتبه همه انسان‌ها در قوس صعود و معرفت حقائق هستی، یکی نیست و می‌توان به تعداد نفوس، اختلاف مرتبه و درجات متعدده از فعلیت یافتگی معرفتی برشمرد:

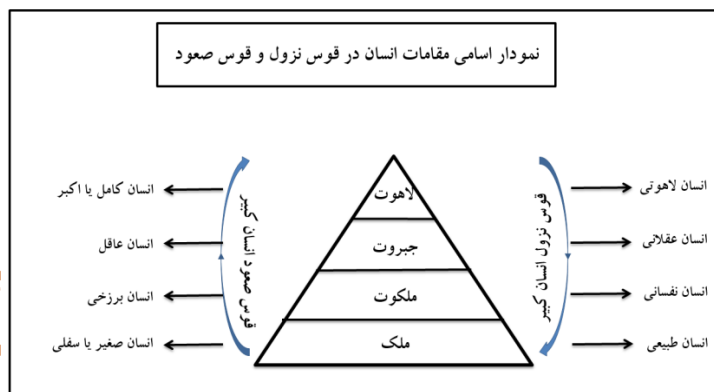
۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا – فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مَنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا». (النساء: ۱۷۴–۱۷۵)

یک مرتبه از وجود، عالم ماده و طبیعت است. این مرتبه، آنزل مراتب وجودی است و معرفت به آن هم همچنین. لذا انسانی که در طول حیات دنیوی، در همین سطح از معرفت باقی بماند و راه به معرفت حقایق مافوق نیابد، «انسان سافل» یا «انسان اسفل» خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۶۳. ص. ۴۶۰؛ همو، ۱۳۶۰. ب. ج. ۲. ص. ۶۶۳؛ همو، ۱۳۵۴. ص. ۲۲؛ همو، ۱۳۶۰. الف. ص. ۶۹).

مرتبه دوم، عالم برزخ و خیال منفصل است که از ماده ترفیع دارد و یکی از مراتب آخرت است. هر انسانی که در حیات دنیوی، معرفت به عالم خیال منفصل بیابد، برتر از انسان سافل بوده و انسان با چشم برزخی است، اما باز هنوز به حقائق غیبی تر راه نیافته و لذا مرتبه میانی دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۰. ب. ج. ۱. ص. ۱۸۰؛ همو، ۱۹۸۱. ج. ۹. ص. ۲۳۰-۲۳۱).

مرتبه سوم، عالم عقل یا اعیان ثابته است، انسانی که در قوس صعود به آن عالم معرفت بیابد، نه تنها به جنت عقلانی راه یافته و در اصطلاح «انسان عاقل» خوانده می شود، بلکه برتر از انسان های در دو مرتبه قبل خواهد بود (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۷. ص. ۱۸).

نکته مهم این است که همه این مراتب، به نوبه خود تشکیکی هستند. یعنی حتی حقایق و اعیان ثابته در عالم عقل، در یک سطح نیستند و بسته به معرفت سالک به مراتب تشکیکی در هر مرتبه، مرتبه معرفتی سالک مختلف می شود و در رأس آن، معرفتی است که برای انسان کامل حاصل است.



لذا وقتی انسان کامل به چنین مقام می رسد، خداوند هم او را به عنوان خلیفه خود برگزیده و به او ولایت کلیه می دهد. اما سخن در این است که مقصود از «ولایت کلیه» خلیفه خداوند در قوس صعود چیست و او چه معنایی از ولایت را اعمال می کند؟

ملاصدرا همانند اهل معنا، بین مقام «نبی» و «ولی» در قوس صعود فرق قائل شده است. به عقیده وی هرچند «نبی» همانند «ولی»، مأموریت ابلاغ و تبلیغ پیام الهی به مخلوقات را دارد اما «ولی»، معارف را به طور مستقیم از صقع ربوبی و حضرت حق تعالی گرفته و به خلق می‌رساند؛ بخلاف «نبی» که آن را از فرشتگان دریافت می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۰ ب. ص. ۸۱۳). چه اینکه این دو مقام با مقام «رسالت» نیز از جهتی تفاوت دارند. فرق بین «رسول»، «نبی» و «ولی» در این است که در «رسالت»، ابلاغ و تبلیغ پیام الهی به مردم برجسته است و در «نبوت»، گرفتن معارف از فرشتگان و اما در «ولی»، گرفتن حقایق به طور مستقیم از صقع ربوبی. انسان کامل، واجد هر سه مقام در آن واحد است (یزدان‌پناه، ۱۴۰۰. ص. ۶۴۳). پس «ولایت»، باطن «نبوت» و نبوت، باطن «رسالت» است، هر چند که «ولی» در تشریع، تابع «نبی» است؛ یعنی خاتم الأولیاء، در احکام و شریعت، تابع خاتم الأنبیاء است (اکبریان و همکاران، ۱۳۹۰. ص. ۷۶).

از این گفته روشن می‌شود که مقصود از ولایت کلیه، ولایت تکوینی - که بیشتر مربوط به قوس نزول است - یا ولایت تدبیری - که در ادامه خواهیم گفت یکی از شئون خلافت الهی در قوس صعود است - نیست. بلکه مقصود این است که خلیفه الهی، از جانب حضرت حق ولایت تشریعی - شریعت به معنای وسیع کلمه - یافته، کلام و سیره او، همان تشریع حضرت حق در سه حوزه فقه اصغر و اوسط و اکبر است.

۳.۴. عالم مستکفی تمام

ملاصدرا معتقد است یکی از لوازم ولایت کلیه خلیفه الهی در قوس صعود، «علم تام به حقایق اشیاء» است تا بدین وسیله بسط خلافت کبرای انسان کامل تحقق یابد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۱۱). مقصود از علم تام خلیفه الهی به حقایق اشیاء، بهره‌مندی وی از دو «علم ظاهر» و «علم باطن» است.

«علم ظاهر»، همان علم به ساحت ظاهر هستی برای سیطره بر خلافت ظاهری در عالم ماده و تأمین سعادت دنیوی کائنات مادی است؛ مانند علم از چگونگی استنتاج صنایع دستی، چگونگی استفاده از طبایع، دانستن چگونگی مهار حیوانات و شکار جانوران و پرندگان از زمین و هوا، إشراف کامل بر نجوم، ادبیات، حقوق، اخلاق، سیاست و حکومت، نجوم، پزشکی،

داروشناسی، زبان و شعر، حساب و موسیقی، پیشگویی، فالگیری، تردستی، قیافه‌شناسی، روش‌های مقابله با سموم و بیماری‌ها، علم زراعت و کشاورزی و سایر علوم صنعتی (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۱۱).

اما مقصود از «علم باطن»، علم به ساحت‌های باطنی هستی است. یعنی شناخت باطنی به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، فرستادگان او و روز بازپسین، و درک تمامیت هستی و به طور کلی شناخت هر آنچه از طریق آن، انسان یکی از ساکنان قلمرو الهی و در قلمرو موجودات توسعه‌یافته شهودی به معرفت عالم عقل قرار می‌گیرد (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۴۱۱-۴۱۲). ملاصدرا، مقام عالم تام را، مقامی انحصاری نمی‌داند اما معتقد است با دقت در اصناف آن‌ها، چنین فهمیده می‌شود که از آنجا که انسان کامل، خلیفه خداوند خواهد بود، پس باید وی در میان آن‌ها، منحصر به فرد و برتر باشد و لذا وی اصطلاح عالم تام را در خصوص انسان کامل را به «عالم مُستکفی تمام»، ارتقاء می‌دهد. سرّ این مطلب را هم باز در تفاوت میان انسان کامل و سایر عالم‌های تام از حیث مسیر دستیابی به این علوم دانسته است. توضیح اینکه وی معتقد است عالم امکانی سه دسته هستند:

۱. عالم ناقص: عالمی است که ذاتاً ناقص است و برای تکمیل خود نیازمند مُکملی خارجی - مانند کتب آسمانی و انبیاء الهی - است.

۲. عالم تام: عالمی است که به حسب ذات در قوس نزول، تام باشد. مانند عقول مفارقة که در قوس نزول، معقولاتی بالفعل آفریده شده‌اند و به جهت شدت وجود و نورانیت، از اجسام و اشیاء و اعداد، منزّه هستند.

۳. عالم مُستکفی تام: اما «عالم مُستکفی»، شامل «نفوس فلکیه» و «نفوس انبیاء و اولیاء» است. انبیاء و اولیاء تا آن هنگام که در حیات دنیوی هستند، ذاتاً از حیث علمی در قوس نزول، ناقص نیستند بلکه به حکمت الهی، پس از هبوط در عالم ماده، نسبت به داشته‌های علمی خود، دارای علم بسیط شده و باید برای بیاد آوردن آن‌ها و حصول علم مرکب در قوس صعود، حرکت استکمالی کنند؛ لکن نیازمند به مکمل خارجی نیستند بلکه در درون خویش، مایه آن را دارند و فقط باید در قوس صعود، آن را به مدد وحی و الهام از پس پرده خارج کنند (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۳. ص. ۵۰۳؛ همو، ۱۳۶۳. ص. ۴۵۶-۴۵۷؛ همو، ۱۳۵۴. ص. ۱۶۰-۱۶۱).

ملاصدرا تقسیم سه گانه عالم‌ها را، از تقسیم ویژه مورد نظر خود در خصوص اقسام پنجگانه موجودات اقتباس کرده است. وی در یک تقسیم بندی کلی، موجودات را به چند قسمت «ناقص»، «مستکفی»، «تام»، «تمام» و «فوق تمام» دسته‌بندی می‌کند. وی موجود «ناقص» را همان «اجسام» و موجود «مستکفی» را همان «نفوس فلکی و نفوس انبیاء» - البته مادامی که در حیات دنیوی هستند - و موجود «تام» را همان «عقول مفارقه» - زیرا حالت مترقبه و منتظره ندارند - و موجود «تمام» را همان «عقل اول و نور محمدی» - که مبدأ و منشأ و غایت عالم مفارقات هستند - و موجود فوق تام را همان «الله» جل جلاله معرفی می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۱. ص. ۱۰؛ همو، ۱۳۶۳. ص. ۴۵۶).

سیر استکمال معرفتی انسان کامل چنین است که نفوس انبیاء و اولیاء در همین حیات دنیوی، ابتداء به معرفت حقایق عالم تام ارتقاء یافته و از نظر معرفتی، همسطح «عالم‌های تام (عقول و مفارقات)» می‌گردند؛ زیرا به واسطه اتصال به عالم صور الهی (یا همان عالم عقل) که از حیث وجود، تام هستند، نقصان‌های آن‌ها جبران یافته و حتی از عقول تامه هم فراتر رفته و در سیر استکمالی، با کشف باطن تکوینی خویش - که همان صادر و عقل اول (باطن انسان کامل در قوس نزول) است - بر عالم‌های تام، شرافت پیدا کرده و به اموری اشراف علمی می‌یابند که برای غیر او از موجودات امکانی، دست‌نیافتنی نیست و چنین انسان علمی، لیاقت خلافت و اداره قوس صعود بلکه دو قوس را دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۲۸).

به عقیده ملاصدرا «فصل» ممیز خلیفه الهی در قوس صعود، «ناطقیت» نیست بلکه «تجلیه» بعد از «تخلیه» و «تحلیه» است. او در مسیر استکمال معرفت و شهود اُسرار هستی، از عقل هیولانی و بالمکله به عقل بالفعل اوج گرفته و در نهایت به عقل مستفاد برتر در بین عقول عالم عقول نائل شده است و بلکه با کنار زدن حُجب ظلمانی و نورانی عوالم کونی، مجدداً به آن جایگاه معرفتی که در قوس نزول داشته - یعنی شهود بی‌واسطه تجلی‌یافتگی ذات خود از اسم اعظم الهی و نیز تجلی‌یافتگی کائنات از ذات خود - عود معرفتی کرده است (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۳۹۲).

ملاصدرا در یک تقسیم اختصاصی، انسان‌ها را بر اساس سطح معرفت، به سه دسته تقسیم کرده است:

۱. انسان ناقص محجوب

۲. انسان واصل فانی

۳. انسان کامل عارف (ملاصدرا، بی تا، ج. ۲، ص. ۳۶۰-۳۶۱).

«انسان ناقص محجوب» فقط به مشاهده عالم ماده موفق شده و حق را در آینه خلق می بیند. «انسان واصل فانی» با توجه قلبی تام و با ورود به دریای بی کران شهود حق، صرفاً غرق در مشاهده قلبی حضرت حق شده و از عالم و آدم غافل است. او همانگونه که پیش از فنا، به دلیل تنگی وعای وجود به سبب محدودیت های عالم ماده، از شهود حضرت حق در حجاب بود، اینک و پس از وصول به حق و فنای در او، باز به دلیل تنگی و قصور ذاتی، از مراتب الهیه تجلیات متعدد ذاتی و اسمایی و از نظاره صفات افعالی حضرت حق باز می ماند و نمی تواند ظهور خداوند در همه کائنات را مشاهده کند.

اما «انسان کامل عارف» همه مظاهر و تجلیات حضرت حق را در همه عوالم، به تفصیل شهود کرده و اشیاء را در آینه حق و در مخازن الهی و در معادن حکمت خداوند می بیند؛ زیرا مراتب نازل در مراحل برتر، به نحو بسیط موجودند.

وی با الهام از مستندات درون دینی، ضمن مساوق دانستن «خلیفه الهی» و «حضرات معصومین» (همان: ج. ۴، ص. ۳۹۰-۴۲۲)، و علم انسان کامل را، علمی وهبی و موهبتی «لدنی» از سوی صقع ربوبی (لدى الله) معرفی می کند (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج. ۲، ص. ۷۳). این علم نه از راه تجربه حسی و نه علمی اجتهادی است، بلکه علمی کشفی (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص. ۱۴۴-۱۴۵؛ همو، ۱۳۸۳، ج. ۲، ص. ۴۵۱-۴۵۲) و در قالب «وحی» و «الهام» است که به قلب او نازل می شود. وحی روشن تر و قوی تر از الهام بوده، اولی مختص پیامبران است اما دومی، مشترک بین پیامبر و امام می باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص. ۱۴۵-۱۴۶).

۴. ۴. کامل مکمل

ملاصدرا مدعی است یکی دیگر از لوازم اعمال خلافت انسان کامل در قوس صعود، «مکمل» بودن و هدایت ایصالی او، برای سایر کائنات است. به عبارت دیگر، هر انسانی در قوس صعود، ابتداء در مرکز حجب مادی قرار داشته و حقائق عالم مافوق ماده برای او مخفی و سری و ملفوف به حجاب است و رفاع این حجب، به خلیفه الهی واگذار شده است.

ملاصدرا با الهام از برخی روایات، باطن و خفایی را که هر انسانی در قوس صعود با آن مواجه است و باید برای کشف آن و رفع حُجُب تلاش کند، هفتاد بطن دانسته و معتقد است همین امر موجب شده تا برخی عارفان، انسان را به قرآن تشبیه کرده، مدعی شوند که مقامات معنوی و سلوکی انسان تا لاهوت، هفتاد بطن دارد. اما کلید آن‌ها، به دست انسان کامل واصل به عنوان خلیفه خداوند است (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۶. ص. ۲۳-۲۴).

انسان کامل در حین معرفت به حقایق مافوق و حشر به آن‌ها، حُجُب ساحت‌های مادون را درنوردیده و کنار می‌زند و متواضعانه کلید رفع این حُجُب را به هر کس که اهلش بداند، عطا می‌کند (همان، ج. ۲. ص. ۲۸۷).

خلیفه الهی در قوس صعود، به جهت وصول به مقام «جنت ذات و صفات» و جامعیت نسبت به جمیع حضرات وجودی صعودی، حال باید بتواند جامع انواع حشر برای کائنات در قوس صعود شود (آشتیانی، ۱۳۸۱. ص. ۲۵۰-۲۵۱). معرفت او به کثرت طولی و عرضی (کثرت‌های عقول در عالم عقل و کثرت عددی نفسی در عالم نفوس و کثرت عددی طبیعی در عام طبیعت) ساحات وجود، توسعه یافته و به علم مرکب می‌یابد که همه آنچه تکویناً وجود امکانی دارد، در نفس خود او مندمج است. از این رو اگر انسان کامل در قوس نزول، خلافت تکوینی دارد و به اذن الهی و با قرار گرفتن در رأس تجلیات، نقش «متمم» را برای دیگر کائنات مادون ایفاء می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۷. ص. ۱۶۹)، همو در قوس صعود، خلافت در معرفت افزائی داشته، نقش «مکمل» پیدا کرده و مایه ایصال معرفتی خلق و نفوس امکانی به درجات عالی از معرفت حقایق و وصول به مقام قرب الهی است و دارای «هدایت ایصالی» هم می‌شود.

به عبارت دیگر تعبیر «تتمیم»، به تشکیک تکوینی خاص الخاصی هستی و رابطه عینی رقیقه و حصه‌های وجودی از حقیقت نفس رحمانی به واسطه نفس انسان کامل اشاره دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۷۸-۷۹). ملاصدرا معتقد است نقش خلافت انسان در قوس نزول، نقشی تکوینی است؛ یعنی نه تنها ترقیم و تعین وجود کائنات، بلکه ماهیات آن‌ها، به اذن الهی و به نحو بالعرض، به تجلی‌گری خلیفه خداوند، یعنی انسان کامل در مراتب مادون، است. اما مسئله «مکمل» بودن در قوس صعود، به سیر استکمالی معرفت و شهود «من الأخس معرفة فالأخس إلى الأشرف معرفة فالأشرف» مرتبط است (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۱. ص. ۴۷۱). از این رو

برای موجودات با سعه معرفتی پائین، در ابتداء لیاقت وصول به قرب معرفتی حضرت حق نیست، بلکه برای این مهم، باید دست به دامن موجود اشرف و اکمل از خود و در نهایت، دست به دامن خلیفه الهی شد تا بر اساس قاعده «الاکمل فالاکمل و الأشرف فالأشرف» با عنایت او، یکا یک حُجب ظلمانی و نورانی نفس کنار رفته و گام به گام به سرمنزل مقصود نزدیک شود.

به عبارت دیگر، خلافت انسان کامل در قوس صعود باید موجب شود تا او به عنوان «مکمل مفصل» و «کتاب غیرصامت» نائل شده در کنار قرآن که معنوی به عنوان «مکمل مجمل» و «کتاب صامت» است، نقش هدایت ایصالی را با هم اجراء کنند؛ یعنی این دو مکمل، به مدد هم آمده، مأمور ایصال خلائق برای بازگشت معرفتی خلائق به اصل خویش و رجوع شهودی کائنات به معرفت «الله» تبارک و تعالی می‌شوند. بین این دو کتاب - صامت و غیرصامت - هیچ تفاوتی نیست، مگر در «اجمال و تفصیل» (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۱. ص. ۱۵۳-۱۶۴) و در «سخن و شرح سخن» (ملاصدر، بی تا: ۵۱-۵۲) و الا، هر دو در قوس صعود، دارای یک هدف بوده و مقصد و هدف نهایی نزول قرآن نیز هدایت و ایصال به معرفت حضرت حق است (ملاصدرا، ۱۳۸۷. ص. ۱۳).

به عقیده ملاصدرا انسانی که در قوس صعود، سفر سوم از اسفار اربعه را به سرانجام رساند و با اتصال به حضرت حق، به عالی‌ترین جذبه‌ها و لذات معنوی رسیده است و در مقابل، با تمام وجود از عذاب‌های ناشی از عدم نیل معنوی به این لذات آگاه است، نسبت به ایصال دیگر خلائق مسئولیت دارد. از این رو رهبانیت و ترک مردم و وانهادن ایشان در آزمون‌ها را، امری ناصواب و بدور از شأن انسان کامل است (ملاصدرا، ۱۳۸۳. ج. ۱. ص. ۳۹۴).

۴. ۵. شفیع مطلق

یکی دیگر از لوازم خلافت انسان کامل، «الشفاعة المطلقه فی البدايه و النهايه» است. ملاصدرا معتقد است نور محمدی، دو ظهور و جلوه‌گری در قوس صعود برای خلائق دارد: یکی «تکمیل» و دیگری «شفاعت» (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۳۹۸؛ همو، ۱۳۶۰. ج. ۳. ص. ۶۸). شفاعت در قوس صعود، اولاً و بالذات و اصالتاً برای حقیقت محمدی و انسان کامل

است (همان. ص. ۱۴۴)، و ثانیاً و بالعرض و به طور مجازی برای حکماء، علماء و دیگر اشخاص است (همان. ص. ۱۲۸-۱۲۹).

مقصود وی از مقام «الشفاعة المطلقة في البداية و النهاية»، مقامی وسیع‌تر از مقام شفاعتی است که در قرآن برای موجوداتی همچون شهید و مسجد در قوس صعود و در قیامت صغری و کبری و به قصد آمرزش گناه گناهکاران بیان شده است و شامل شفاعت و واسطه‌گری برای سلوک الی الله هم می‌شود. خلافت او در قوس صعود سبب می‌شود که او نه تنها برای آمرزش باطن گناه گناهکاران در قیامت و وصول ایشان به جنت اعمال، شفاعت می‌کند، بلکه او شفیع سالکان برای وصول به مدارج عالی‌تر از کشف و شهود و وصول به «جنت ذات و صفت» و «جنت موحدان» (ملاصدرا، ۱۳۵۴. ص. ۴۳۴) و «جنت کاملین» (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف. ص. ۱۶۷) در حیات دنیوی نیز هست و چاره‌ای جز شفاعت و پادرمیانی او برای ایصال موجودات کونی به نفس رحمانی نیست.

اما باید دانست شفاعت او، شامل همه نمی‌شود بلکه در گرو مطالبه کائنات است. انسانی که در حیات دنیوی، فقط برای آمرزش گناهان تشریعی یا اخلاقی خویش، متوجه این ذوات پاک شده است، به إذن الهی به همین اندازه مشمول شفاعت ایشان می‌شود. اما انسانی که از غم هجران حضرت حق می‌سوزد، شفاعت برتری را از ایشان می‌طلبد.

ملاصدرا معتقد است بین شفیع و آنچه می‌تواند درباره‌اش شفاعت کند (ما یشفع له)، مناسبتی ذاتی و إشراقی برقرار است، نه مناسبتی وضعی و نسبی که از مقولات است (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۷. ص. ۳۴۹). به عبارت دیگر شفیع، فقط می‌تواند برای کسی که می‌خواهد مورد شفاعت قرار گیرد (من یشفع له)، آنچه را که خود دارد از خداوند طلب کند. انسان کامل، انسانی هم «معصوم» و هم «واصل» است، از این رو هم می‌تواند برای گناهکاران، طلب پاکی و آمرزش کند و هم می‌تواند برای سالکان، آنچه از اسرار غیبی که خود محرم آن است، شفاعت نماید و البته که نقش دوم او، بسیار مهم‌تر از نقش اول است.

سرّ بالذات بودن شفاعت انسان کامل و بالعرض بودن شفاعت عارفان، حکماء یا علماء، باز در تمایز مقامات شهودی بین آنها است. حکماء و عالمان دینی، فقط می‌توانند خداوند را از پس پرده حجاب‌های مفاهیم ذهنی و معقولات ثانیه، فهم کنند و چنین ادراکی هر چند هم عمیق باشد، در مقابل شهودی که انسان کامل به عنوان خلیفه الهی دارد، هیچ است (ملاصدرا،

۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۱۲۹). او «شیخ اکبر» برای تمام شیوخ در طریقت است و اساساً بدون او، هیچ شیخوخیتی برای هیچ مدعی‌ای قابل پذیرش نیست. از این رو اگر در برخی تعابیر به بزرگانی از اهل حکمت و معرفت، اطلاق «انسان کامل» یا «مکمل» شود، این اطلاق و تعبیر، حقیقی نیست، بلکه مجازی است (همان. ج. ۴. ص. ۶؛ آشتیانی، ۱۳۸۱. ص. ۲۵۱). از آنجا که عارفان راستین، حکماء و علماء، انوار علوم رحمانی را از مشکات خلفاء الهی یعنی نبی و ولی اقتباس می‌کنند، به همان اندازه، کارگشای دیگران هم می‌شوند. به عبارت دیگر خداوند شفاعت دیگران را، در قبال تبعیت از خلیفه خود یعنی انبیاء و اولیاء قرار داده است.

حقیقت محمدیه «باب الله المبدئ و باب الله المعید» است (همان. ص. ۲۵۰-۲۵۱). یعنی نه تنها در قوس نزول، از باب احاطه تامه به حسب اصل ذات نسبت به جمیع کائنات، دارای مقام ترقیم کلمات وجودی بوده و به عنوان قلم اعلاّی الهی، واسطه در تسطیر نقوش امکانی بر صفحات وجود است، بلکه در قوس صعود و شفاعت تامه نیز واسطه رجوع کل شیء الی الله است. خاتم الانبیاء واجد مقام کلی شفاعت الهی و سبب رجوع معرفتی اشیاء به غایات و نهایات و به غیب وجود است.

۴.۶. عبد تام

خلیفه الهی در قوس صعود باید بیش از همه، ملتزم به شریعت باشد و ادعای برخی از عوام صوفیه که معتقد بودند، انسان در سیر استکمالی به مقامی می‌رسد که از بجا آوردن عبادات بی‌نیاز است، ادعایی بی‌اساس است (همان. ج. ۲. ص. ۴۸-۴۹). انسان کامل صدرائی، انسانی چند بُعدی است و نه تک بُعدی. او هم در «شریعت» و هم در «طریقت» و هم در «حقیقت» کامل است. لذا با إشراف کامل به باطن شریعت - به معنای فقه اصغر و اوسط یعنی اوامر و نواهی الهی در دو حوزه احکام و اخلاق -، همواره به آداب ظاهری شریعت و دین الهی، ملتزم بوده و مراقبت تام در اجرای فرائض و نوافل آن دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۱. ص. ۱۵۰-۱۵۳؛ همو، ۱۳۷۱. ص. ۲۸-۱۲۹).

اما علت اینکه ملاصدرا خلیفه خدا را به نحو «تام» عبدالله می‌داند این است که هیچ موجود امکانی دیگری، در مقام تعبّد، به پای او نمی‌رسد (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۲. ص. ۳۶۴-۳۶۶؛ همو، بی‌تا. ص. ۴۱). توضیح اینکه براساس مبانی حکمت متعالیه، بین تعبّد و شهود، رابطه همبستگی

مثبت وجود دارد. همانگونه که تعبّد، امری تشکیکی و ذو مراتب است شهود نیز چنین است و شدت و ضعف هر یکی در شدت و ضعف دیگری تأثیر دارد؛ بدین بیان که هر چه موجودی، از مراتب تعبّد بالاتری برخوردار باشد به همان اندازه لیاقت دریافت اُسرار غیبی بیشتر و عمیق‌تری را از عوالم مافوق ماده خواهد داشت. از این رو بالاترین درجه آن فقط برای کسی حاصل خواهد بود که به سعه وجودی خود، بالاترین درجه توحید را مشاهده کند. از آنجا که فقط انسان کامل به عالی‌ترین مرتبه از امکان شهود کثرت در وحدت و ظهور ذات و صفات و اسماء الهی رسیده است، پس عبادتش در رأس همه عبادت‌ها است و فقط اوست که می‌تواند خداوند را در عالی‌ترین سطح ممکن برای کائنات، به تمام اسماء و صفاتش عبادت کند (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۵۱-۵۲). لذا پرستش خداوند «کما ینبغی للموجود الامکانی»، فقط در شأن انسان کامل است؛ او که اولاً، فناء در احدیت و ثانیاً، بقای به حق یافته است و در حدّ خود، شهود نفّس رحمانی با جمیع اسماء و صفاتش می‌کند (لاهیجی، ۱۸۸۶. ص. ۳۹۱).

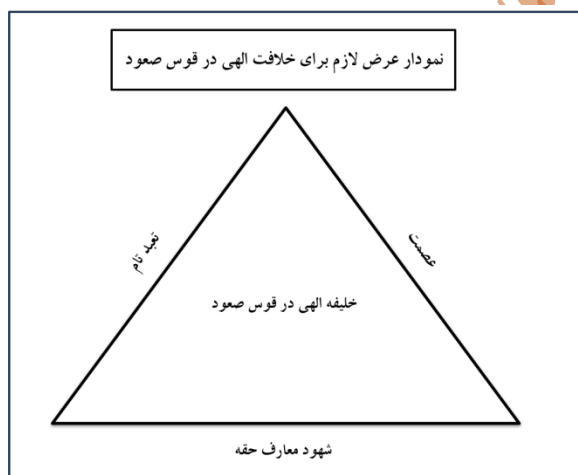
اما دیگر موجودات امکانی - خواه فرشته باشند یا انسان یا حیوان یا جن - از آنجا که فقط اسم یا صفتی از خداوند را شناخته‌اند (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۴. ص. ۳۹۰)، فقط به همان اسم یا صفت خدا را خوانده و در نتیجه، سطح عبادت آن‌ها از خلیفه خداوند پائین‌تر است (همان. ج. ۲. ص. ۳۲۳). اکثر انسان‌ها خداوند را آن‌گونه که می‌پندارند، می‌پرستند نه آن‌گونه که هست؛ جز انسان کامل فانی در نور الانوار (ملاصدرا، بی‌تا: ۶۶). از این رو معبود ایشان، چیزی جز صنم و بُت خودساخته و وهمی (خدای روان‌شناختی) نیست و همین امر - یعنی درک ساحتی از هستی و احتجاب از ساحت‌های دیگر - عامل اصلی تکفیرها و لعن‌ها شده است. چه اینکه امام باقر علیه‌السلام در وصف ایشان فرمودند: «کَلِمَا مِيزَ تَمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقٍ مَعَانِيهِ فَهُوَ مُصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» (ملاصدرا، ۱۳۸۳. ج. ۱. ص. ۱۸۱-۱۸۹) تفاوت این بت‌ها با دیگر بت‌های مشابه عصر جاهلی در این است که آن بت‌ها، خارجی بودند و این بت‌ها، داخلی.

انسان کامل که به سبب اتصال شهودی به نور حق، از ظلمات تردیدها رهیده است و خداوند را نه تنها با اسم مجمل «الله»، بلکه همه مظاهر او را به تفصیل آن‌ها و در تمام اسماء و کلمات یافته و در مقام شهود در حدّ «حق‌الیقین»، می‌یابد، نه تنها عبادت بت‌پرستان را هیزم جهنم، بلکه حتی عبادات دیگر ستایشگران موحد را توأم با شرک خفی (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۲. ص. ۳۶۶-۳۶۷) و دوری از عبادت حقیقی و درون «جهنم بُعد» می‌یابد (ملاصدرا، بی‌تا. ص. ۴۱).

لذا انسان کامل به عنوان «عبد تام»، عبادتی معادل عبادت جمیع کائنات بلکه بالاتر از آنها دارد (ملاصدرا، ۱۳۰۲. ص. ۲۳۵).

۴. ۷. معصوم

به عقیده ملاصدرا بین خلافت الهی با طهارت نفس نیز، رابطه همبستگی مثبت برقرار است. خلیفه الهی در قوس صعود، هم «عابدِ واصل» است و هم «معصومِ واصل». یعنی نه تنها بین «تعبد» با «شهود معارف حقه» بلکه بین «پاکی و عصمت» با «شهود معارف حقه» و بلکه بین هر سه این‌ها، رابطه معناداری برقرار است. گویی خلافت الهی در میان اضلاع یا زوایای مثلث متساوی‌الاضلاع نهفته شده که آن اضلاع یا زوایا عبارتند از «تعبد تام»، «عصمت» و «شهود معارف حقه».



ملاصدرا در برخی آثار خود بین «عمق شهود» هر انسانی با میزان «طهارت و عصمت» نفس او، ارتباط مستقیم و تلازم دو سویه و رابطه همبستگی مثبت برقرار کرده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱. ج. ۹. ص. ۵۴-۵۳؛ همو، ۱۳۶۰ ب. ص. ۸۱۴). بدین معنا که با افزایش طهارت باطن، معرفت حقه افزایش می‌یابد و بالعکس (ملاصدرا، ۱۳۸۱. ص. ۷۹). چه اینکه با کاهش هر یک از این دو، دیگری کاهش می‌یابد (همان. ص. ۸۴-۸۵). از این رو برای صعود به مقامات عالی عرفانی، ترک معصیت به تنهایی کافی نیست بلکه باید اشتغال جدی به عبادات داشت (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۳. ص. ۱۵۱). با توجه به اینکه قرب الهی، از جنس شهود عوالم غیبی (ملاصدرا، ۱۳۸۱. ص. ۱۳۰) و نیز امری تشکیکی است، طبیعی است که بالاترین درجه آن -

که عبارت است از بالاترین درجه شهود سریان صقع ربوبی و اسماء و صفات الهی - فقط برای انسان کامل حاصل شود. در نتیجه می توان چنین نتیجه گرفت که عبادت تام، نه تنها برای انسان کامل حاصل است بلکه بالاترین درجه شهود نیز فقط برای او حاصل است و همه اینها در بستر طهارت و عصمت رُخ می دهد. به عبارت دیگر، به همان اندازه که طهارت باطن حاصل می شود، تعبّد افزایش یافته و شهود و معرفت نیز ارتقاء می یابد و در رأس همه این مقولات، خلیفه خداوند جای دارد.

۴. ۸. اسوه حسنه

ملاصدرا که به انسان کامل در قوس صعود، عمدتاً از منظر مستندات درون دینی و به ویژه آیات و روایات نگریسته است، از برخی از این مستندات که در شأن خلفاء الهی یعنی پیامبران و به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام نازل شده است، توانسته برخی اصطلاحات و تعابیر لازم را برای گفتمان خود در خصوص مقامات انسان کامل، اقتباس کند. یکی از این اوصاف قرآنی، وصف «اسوه حسنه» است (ملاصدرا، ۱۳۶۳. ص. ۷۲ و ۳۰۵؛ همو، بی تا. ص. ۴).

تفاوت صفت «برهان (راهنما)» بودن با «اسوه» بودن خلیفه الهی، در جنبه «علمی» و «عملی» هدایت گری است. اسوه بودن انسان کامل، حکایت از پیمودگی راه وصول دارد و حال آنکه در وصف راهنما و هادی، شرط نیست که شخص هادی خودش راه را طی کرده باشد. هر چند که خلیفه خداوند، مقامی است که به شخصی داده می شود که هم هادی باشد و هم مهدی (اسوه و الگو).

ملاصدرا تأسی از نور محمدی در قوس صعود را، ضروری (ملاصدرا، ۱۳۶۶. ج. ۷. ص. ۳۰۰؛ همو، ۱۳۸۱. ص. ۱۸۹) و شرط لازم برای فعلیت یافتن شفاعت مطلقه خلیفه الهی برای نفوس غیرواصل دانسته است. علت آن نیز در این است که او به معرفت نفس رحمانی، هدایت یافته است و لذا لازم الاتباع بوده و باید تأسی شود: «الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ. (الأنعام: ۹۰)» (ملاصدرا، ۱۳۶۳. ص. ۷۳).

به عقیده ملاصدرا به فعلیت رسیدن شفاعت مطلقه خلیه الهی، یک شر اساسی دارد و آن خواست سالک است. در صورتی شفاعت مطلقه برای نور محمدی در قوس صعود به فعلیت

می‌رسد و وی زمینه تنویر قلوب و تلطیف سرّ الهی را برای سالک فراهم خواهد کرد که سالک، قصد سلوک الی الله داشته و بخواهند برای طی طریق، از هدایت ایصالی وی برخوردار شوند و بهره‌مندی دیگران از این فیض مقدس، فرع بر میل و خواست سالک و ابراز نیاز او و تمایل به تأسی از انسان کامل است. به عبارت دیگر، صرف تعبد به شریعت، برای کسب معرفت حقایق حقّه، کافی نیست بلکه باید سالک شد و برای کسب سیر سلوک و طریقت، اهل معرفت را درک کرده و جویای مسیر شد.

سیره عملی و طریقت خلیفه خداوند - به ویژه وجود شخص جامع نبی خاتمی مرتبت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرات معصومین علیهم السلام - از آنجا که در عالی‌ترین حد کمال و تمام، مصیب به واقع است، برای هر سالکی لازم الاتباع بوده و باید اسوه همه عابدان و سالکان قرار گیرد (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۱، ص. ۴۱-۴۲).

ملاصدرا ضمن اعتقاد به رابطه تکوینی - عینی بین «صراط مستقیم» در دنیا و «پل صراط» در آخرت، تأویل همه آیات پیرامون صراط مستقیم و نیز پل صراط در آخرت را، حضرات معصومین علیهم السلام دانسته است و معتقد است تنگی و فراخی پل صراط در آخرت، به گستره توجه و اهتمام و تأسی بشر به حضرات معصومین علیهم السلام در دنیا بستگی دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج. ۹، ص. ۲۸۴-۲۸۵).

۴. ۹. رئیس الاول

گذشت که به عقیده ملاصدرا، انسان کامل برای بسط خلافت کبرای خود باید از سوی خداوند مجهّز به «علم تام» و «قدرت کامله» و ریاست در امور مربوط به دنیا و ماوراء آن شود تا بتواند نیل جمعی به سعادت واقعی را رقم زند (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۴، ص. ۴۱۱). وی وظایف جانشین خداوند در قوس صعود را چنین برشمرده است:

۱. «ابداع» و ایجاد از عدم.
۲. «تکوین» و ایجاد افعالی.
۳. «تدبیر» و به کمال رساندن امور ناقص.
۴. «تسخیر» و به استخدام گرفتن کائنات در مأموریت‌ها.
۵. «صناعت» و تعلیم صنایع (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف، ص. ۱۰۸).

۶. «ریاست» و تشکیل حکومت (ملاصدرا، ۱۳۶۰ ب. ص. ۳۴۱).

وی در این دیدگاه که از جهتی به نظریه «فیلسوف شاه» شباهت دارد، معتقد شده است که انسان کامل به خاطر این مقامات، مأمور به «سفر من الحق إلى الخلق» شده و از جانب حضرت حق، مستحق ریاست بر خلق در حیات دنیوی است تا در پرتو تشکیل حکومت، معرفت جمعی را به طرف خداوند در قوس صعود حرکت دهد. از این رو انسان کامل را، «الرئيس الأول» دانسته است (ملاصدرا، ۱۳۵۴. ص. ۴۱۲).

با توجه به الهام اندیشه «فلسفی - عرفانی» ملاصدرا از مستندات درون دینی، وی چنین نتیجه می‌گیرد که همه ابعاد امامت و رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه باید به دست انسان کامل باشد، چرا که ولایت بر امور دین و دنیای مردم، مستلزم سه امر است: «نَفَسِ قدسی»، «إلهام غیبی» و «علم لدنی» و این سه، فقط در حضرات معصومین علیهم السلام جمع است (ملاصدرا، ۱۳۸۳. ج. ۲. ص. ۴۷۳).

همچنین ملاصدرا معتقد است، انتصاب خلیفه خداوند برای ریاست ظاهری بر مردم، به دست مردم نیست. از این رو حتی اگر مردم او را انتخاب نکنند، او خلیفه خداوند برای ریاست بر مردم است. به عبارت دیگر تعیین مشروعیت خلافت انسان کامل، توسط مردم، محال است؛ زیرا شناخت مقامات انسان کامل، فراتر از درک انسان متعارف است و نمی‌توان واقعیت هستی را به علت نارسایی شناختی برخی، نادیده گرفت. انسان کامل، معدن علم الهی، عالم بر أسرار همه عوالم، محیط بر اسم اعظم الهی است و لذا دارای ولایت تام و کامل بر عوالم هستی می‌باشد؛ چه برسد بر عالم ماده (همان. ص. ۴۸۴).

نتیجه نهایی

با بررسی منظومه فکری ملاصدرا در خصوص لوازم خلافت انسان کامل در قوس صعود، نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. همانگونه که در فرضیه آمد، لوازم خلافت انسان کامل در قوس صعود، مغایر با لوازم این جایگاه در قوس نزول است. در قوس نزول، ماهیتی وجودی دارد و در قوس صعود، ماهیتی معرفتی و شهودی.

۲. خلافت الهی در هر دو قوس، منحصر در انسان کامل است و نه نوع انسان و مصداق بارز و اتم آن، نور محمدی و سپس انبیاء است.

۳. خلافت الهی در قوس صعود، امری انتصابی و وابسته به شدت و ضعف شهود حقایق رحمانی توسط انسان کامل در طول حیات مادی است؛ بخلاف خلافت در قوس نزول که مقامی انتسابی و حاکی از نسبت وجودی انسان کامل با خداوند است.

۴. از نظر وی، بین عوارض ذاتیه خلیفه الهی در قوس صعود، رابطه تلازمی برقرار است. برای نمونه رابطه بین «مکمل» بودن انسان کامل با «برهان» بودن او، رابطه تلازمی است. بدین بیان که از سویی فقط انسانی سزاوار هدایت ایصالی خلائق به حضرت حق است که نفسش برترین برهان و حجت بر ظهور اتم و اکمل اسم اعظم الله باشد و از سوی دیگر، آن نفسی که برتر از او در ظهور اسم الله نیست، او سزاوارترین نفس برای هدایت ایصالی (مکمل بودن) سایر نفوس به حضرت حق است (ملاصدرا، ۱۳۶۰ ب. ص. ۷۳۷).

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ارشد ریاحی، علی؛ واسعی، صفیه (۱۳۹۰). ارتباط مراتب وجود با مراتب ادراک از نظر ملاصدرا. دوفصلنامه علمی جستارهایی در فلسفه و کلام. سال چهل و سوم. شماره پیاپی ۸۶/۲، صص ۹-۴۵.
۳. اکبریان، رضا، ملک اف، علاء الدین (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی مبین دیدگاه ملاصدرا در باب انسان کامل و آموزه ولایت. فصلنامه علمی - پژوهشی مشرق موعود. سال پنجم. شماره ۲۰. صص ۶۳-۸۳.
۴. آشتیانی، سید جلال الدین (۱۳۸۱)، شرح بر زاد المسافر. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. بلخاری قهی، حسین؛ حسینی شاهرودی، سیدمرتضی (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی وجوه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی انسان کامل در آرای ابن عربی و ملاصدرا. دوفصلنامه آموزه‌های فلسفه اسلامی دانشگاه علوم اسلامی رضوی. شماره ۱۷. صص ۴۷-۷۴.

۶. بوستانی، محسن (۱۴۰۴). جایگاه تکوینی پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام در دو قوس نزول و صعود از منظر حکمت متعالیه. حکمت اسلامی. سال دوازدهم. شماره اول. ص ۱۹۱-۲۰۸.
۷. خادمی، عین الله؛ پورا کبر، لیلا (۱۳۹۳). علم انسان کامل از دیدگاه ملاصدرا. فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز. دوره ۱۴. شماره ۴. پیاپی ۵۳. ص ۱۱۳-۱۳۸.
۸. رضا زاده، رضا؛ مظفری فر، مهناز (۱۳۹۸). بازخوانی نظریه خلافت انسان در حکمت صدرائی. فلسفه دین. دوره ۱۶. شماره ۴. ص ۶۷۷-۶۹۶.
۹. صانع پور، مریم (۱۳۹۲ش). سیر معرفت شناختی انسان کامل در دو قوس نزول و صعود از دیدگاه صدر المتألهین شیرازی. مجله علمی - پژوهشی. حکمت معاصر. سال چهارم. شماره ۱. صص ۸۷-۱۱۶.
۱۰. کریمیان، علی (۱۴۰۳). ملاصدرا و مسئله مقامات انسان در قوس نزول. فصلنامه علمی و پژوهشی فلسفه. سال ۲۲. شماره ۲. پیاپی ۴۳. صص ۱۹۱-۲۱۱.
۱۱. لاهیجی، محمد جعفر بن محمد صادق (۱۳۸۶ش). شرح رساله المشاعر. قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
۱۲. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی (۱۳۰۲ق). مجموعه الرسائل التسعة. قم: کتابخانه مصطفوی.
۱۳. _____ (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تصحیح سید جلال الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۴. _____ (۱۳۶۰ الف). أسرار الآیات و أنوار البینات. مقدمه و تصحیح از محمد خواجهوی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
۱۵. _____ (۱۳۶۰ ب). الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه. تصحیح و تعلیق از سید جلال الدین آشتیانی. مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
۱۶. _____ (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. مقدمه و تصحیح از محمد خواجهوی. تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۷. _____ (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. تحقیق محمد خواجهوی. قم: بیدار.

۱۸. _____ (۱۳۷۱). عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر اُصنام الجاهلیه. ترجمه محسن بیدارفر. تهران: الزهرا علیها السلام.
۱۹. _____ (۱۳۸۱). کسر اُصنام الجاهلیه. تحقیق و تصحیح محسن جهانگیری. تهران: بنیاد حکمت صدرا.
۲۰. _____ (۱۳۸۳). شرح اُصول الکافی. تحقیق و تصحیح محمد خواجهوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۱. _____ (۱۳۸۷). المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه. مقدمه و تصحیح و تعلیق از سید محمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت صدرا.
۲۲. _____ (۱۴۲۲). شرح الهدایه الاثیریّه. تصحیح محمد مصطفی فولادکار. بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۲۳. _____ (۱۹۸۱)، الحکمه المتعالیه فی الأسفار الأربعه العقلیه. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۴. _____ (بی تا). إيقاظ النائمین. تحقیق و تصحیح محسن مؤیدی. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۲۵. میردامادی، سیدمجید (۱۴۰۰). رابطه ولایت الهی و ضرورت انسان کامل در حکمت متعالیه. دو فصلنامه علمی پژوهشنامه کلام. سال هشتم. شماره پانزدهم. صص ۲۲۷-۲۵۰.
۲۶. یزدان پناه، سید یدالله (۱۴۰۰). مبانی و اصول عرفان نظری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.